

چگونه تقاطع سه جریان صهیونیستی، منافع اعراب را ذبح کرد

تیرسه شعبه‌ای برگلیوی اعراب



موشه شاروت، وزیر امور خارجه دوره اول نخست‌وزیری بن‌گوریون و دومین نخست‌وزیر پس از او در کنار دیوید بن‌گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل و سومین نخست‌وزیر پس از موشه شاروت.

سایر دولت‌های مسلمان بدل کرد. در نامه‌ای بن‌گوریون درباره شاروت نوشت: «شارت، مردی شریف است، اما برای این زمانه ساخته نشده. ما به رهبری نیاز داریم که بدانند چگونه با مشت پاسخ دهد.» و این مشت، همان چیزی بود که جای دست گفت‌وگو را گرفت و اصطلاحاً به همان دکترین معروفش یعنی مشت آهنین تبدیل شد.

مارتین بوبر: صدای فلسفه در سکوت سیاست

مارتین بوبر، فیلسوف یهودی و از بنیان‌گذاران دانشگاه عبری اورشلیم، در آثارش از رابطه «من و تو» سخن می‌گفت؛ رابطه‌ای انسانی که در آن، دیگری نه دشمن، بلکه شریک در تجربه انسانی است. او عضو گروه‌هایی چون Brit Shalom و Ihud بود که خواهان هم‌زیستی یهودیان و عرب‌ها در قالب یک دولت دومیلیتی بودند. او فیلسوف و تئولوژیست بود و بیش از همه با کتاب «من و تو» (Ich und Du) و نظریه دیالوگ شناخته می‌شود. بوبر از صهیونیسم فرهنگی حمایت می‌کرد و عضو جنبش صهیونیسم بود، اما با صهیونیسم نظامی مخالفت داشت. بوبر پس از مهاجرت به فلسطین در دهه ۱۹۳۰، با همکاری برخی دیگر از نامداران علمی یهود به تأسیس دانشگاه عبری اورشلیم دست زد و در همین دانشگاه به تدریس پرداخت.

در مقاله‌ای در سال ۱۹۴۷ نوشت: «مانمی توانیم خانه‌ای برای خود بسازیم، اگر آن را بر ویرانه‌های خانه دیگری بناکنیم.» در سال پایانی عمر، بوبر با ناندیدن خشونت‌های سازمان‌هایی چون هاگانا و ایرگون در پیش از تأسیس اسرائیل و کشتارهایی که همان سال‌های اولیه تأسیس این رژیم از اعراب کرد، در نامه‌ای به بن‌گوریون هشدار داد: «اگر ما توانیم با همسایگانمان گفت‌وگو کنیم، پس چه تفاوتی با آنانی داریم که تنها زبانشان، گلوله است؟» بن‌گوریون پاسخی محترمانه اما قاطع داد: «تو صدای وجدان ما هستی، اما سیاست، با وجدان پیش نمی‌رود.» بوبر هم در سال ۱۹۶۵ در بیت‌المقدس درگذشت.

تقاطع سه مسیر

در تقاطع این سه مسیر یعنی دیپلماسی شاروت، قدرت بن‌گوریون و نظریه دیالوگ بوبر، سرنوشت گفت‌وگو در اسرائیل رقم خورد. شاروت با وجود جایگاه رسمی‌اش، منزوی شد. بوبر با وجود جایگاه علمی‌اش، نادیده گرفته شد و بن‌گوریون با بازگشت به قدرت، مسیر اسرائیل را به سمت نظامی‌گری تثبیت کرد. بررسی خاطرات، نامه‌نگاری‌ها و آثار تحلیلی نشان می‌دهد که گفت‌وگو، از همان آغاز، در سیاست اسرائیل خفه شد. شاروت هرچند که صهیونیست معتقدی بود، اما حتی نظریه‌های نمایشی‌اش درباره چهره اسرائیل را نیز جدی نمی‌گرفتند. وضعیت درباره بوبر نیز به همین صورت است؛ نظریه‌های دیالوگ او اکنون در همه جای جهان ستایش می‌شود، اما خود اسرائیل به هیچ‌ش گرفت. بنیان‌گذاران نظامی اسرائیل مسیر دیگری را برگزیدند؛ آن‌ها هیچ موجودیتی برای غیریهودیان قائل نبودند.

«ما نمی‌توانیم همزمان خواهان صلح باشیم و درعین حال، عملیات را اجرا کنیم که تنها به نفرت دامن می‌زند.» اما ارتش اسرائیل که با منطق قدرت عمل می‌کرد، بارها بدون اطلاع او اقدام به عملیات‌هایی کرد تا سیاستش با شکست مواجه شود. در یادداشت دیگری به تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۵۴ نوشت: «من نخست‌وزیرم، اما ارتش به من پاسخ نمی‌دهد. این کشور، نه با قانون، بلکه با فرمان اداره می‌شود.» در نامه‌نگاری‌های میان او و بن‌گوریون، شکاف میان دو نگاه آشکار بود. بن‌گوریون در پاسخ به یکی از نامه‌های شاروت نوشت: «صلح، آرزویی شریف است، اما امنیت، ضرورتی حیاتی. مانمی توانیم امنیت خود را قربانی رؤیاهای دیپلماتیک کنیم.» اما برای شاروت، امنیت بدون مسئولیت در برابر دیگری، چیزی جز تداوم ترس نبود. او در جلسات کابینه، بارها تلاش کرد تا روش دیگری را برگزیند، اما در برابر منطق فرماندهی، صدای او پژواک نیافت. در فوریه ۱۹۵۵، رئیس وقت ستاد کل ارتش اسرائیل یعنی موشه دایان بدون اطلاع نخست‌وزیر، عملیات نظامی گسترده‌ای علیه غزه را طراحی کرد که منجر به کشته‌شدن صدها نفر شد. این عملیات با هدف بازدارندگی انجام شد، اما شاروت آن را نقض آشکار آتش‌بس و تهدیدی برای مشروعیت اسرائیل در جهان می‌دانست و به همین دلیل از نخست‌وزیری استعفا داد و دوباره بن‌گوریون به قدرت رسید. یکی از بهترین کتاب‌ها درباره او «موشه شاروت: زندگی‌نامه یک میانه‌روی سیاسی» نوشته گابریل شفر است که سال ۱۹۹۶ توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شد. شفر در این کتاب نوشته که شاروت نه یک صلح‌طلب آرمان‌گرا، بلکه یک واقع‌گرای استراتژیک بود و به باورش حملات گسترده ارتش تنها به تشدید چرخه خشونت می‌انجامید و چهره اسرائیل را در جهان مخدوش می‌ساخت. به عبارتی او صرفاً نگران چهره اسرائیل میان جهانیان بود.

دیوید بن‌گوریون: امنیت و مشت آهنین

بن‌گوریون، بنیان‌گذار دولت اسرائیل، سیاستی را بنا نهاد که بر قدرت نظامی و بازدارندگی استوار بود. او مذاکره با اعراب را ائتلاف وقت می‌دانست و ارتش را به ستون فقرات دولت بدل کرد. او که از بنیان‌گذاران حزب مابپای و سازمان کارگری «هیستادروت» بود و نقش محوری در سازماندهی جامعه یهودی پیش از تأسیس اسرائیل داشت، در سال ۱۹۴۸، اعلامیه استقلال اسرائیل را قرائت کرد و به عنوان نخستین نخست‌وزیر انتخاب شد. هنگامی که لیست نخستین وزرا را به کنست می‌داد، نام خودش مقابل عنوان وزیر جنگ قرار داشت. بن‌گوریون ارتش اسرائیل را بنیان‌گذاری کرد و در دوره‌های مختلف بین ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۳ قدرت را در دست داشت. بن‌گوریون به سیاست‌های امنیتی و بازدارندگی نظامی باور داشت. در سریال مستند «جنگ پنجاه‌ساله: اسرائیل و اعراب» آرپل شارون جمله‌ای از بن‌گوریون را به این شرح نقل می‌کند: «اگر به اعراب نشان ندهیم که قتل یهودیان هزینه سنگینی دارد، دوام نخواهیم آورد.» این جمله بازتابی از سیاستی است که گفت‌وگو را به حاشیه راند و عملیات‌های نظامی را به زبان اصلی تعامل اسرائیل با همسایگان و

مصادف با دومین سالگرد عملیات ۱۷ اکتبر، بحث، تحلیل و جدل درمورد آتش‌بس و توافقنامه صلح میان اسرائیل و حماس، آن هم برای بار سوم، بسیار بالا گرفته است. توافقنامه‌ای که به زعم بسیاری، هرچند حماس تله‌هایی را برای اسرائیل در پذیرش طرح ترامپ کاشته، اما بعید است که مثل توافقات دیگر به سرانجامی برسد یا اگر هم برسد هنوز ابهامات و مسائلی وجود دارد که برای دو طرف غیرقابل اغماضند؛ مثل پذیرش خلع سلاح و حذف کامل حماس از اداره امور غزه برای حماس و خروج کامل ارتش اسرائیل از غزه و باز شدن تمام گذرگاه‌ها (که یعنی برگشتن به قبل ۱۷ اکتبر) برای اسرائیل. در این شماره قصد داریم به سراغ سه اندیشه و رویکرد از صلح در اسرائیل رفته تا بهتر مفهوم صلح، امنیت و زیست در کنار اعراب را از دید آن‌ها درک کنیم.



محمد آسیابانی

سه مرد، با سه دیدگاه متفاوت

در سال‌های نخست تولد اسرائیل، سه مرد با سه نگاه متفاوت اما هر سه صهیونیست در کنار هم ایستاده بودند. موشه شاروت، دیپلماتی که گفت‌وگو را پیش می‌کشید؛ دیوید بن‌گوریون، بنیان‌گذاری که امنیت را مشت آهنین می‌دانست و مارتین بوبر، فیلسوفی که از رابطه انسانی سخن می‌گفت. این نوشتار با بررسی این سه نگاه نشان می‌دهد که چگونه گفت‌وگو و صلح از همان آغاز تأسیس اسرائیل در ساختار قدرت این رژیم خاموش شد. یکی با نگاهی دیپلماتیک، در پی آن بود که صدای دیگری را بشنود، نه برای چانه‌زنی، بلکه برای درک. دیگری با ذهنی استراتژیک، باور داشت که بقا در گروی قدرت است، نه گفت‌وگو و باید به کسانی که مخالف اسرائیل هستند، مشت آهنین نشان داد و سومی، از بیرون ساختار قدرت، با زبان فلسفه از رابطه‌ای سخن می‌گفت که در آن حضور دیگری نه تهدید، بلکه مسئولیت است. آن‌ها هر سه، در لحظه‌ای حساس از تاریخ، در کنار هم بودند و آنچه در تقاطع سه نگاه مختلف آن‌ها گم شد، نه فقط یک سیاست یا یک رویکرد، بلکه امکان دیدن چهره دیگری بود؛ امکانی که مؤسسان دولت یهودی از همان ابتدا نخواستند آن را در نظر بگیرند و تاکنون نیز هیچ اعتقادی به آن نداشته‌اند.

موشه شاروت: دیپلماتی در حاشیه قدرت

موشه شاروت، نخستین وزیر خارجه و دومین نخست‌وزیر اسرائیل، به زبان عربی مسلط بود و دیپلماسی را نه ابزار، بلکه اصل سیاست می‌دانست. شاروت، رئیس بخش سیاسی آژانس یهود بود و نقش مهمی در ایجاد دیپلماسی صهیونیستی داشت. او چون از ایجاد تصویری سیاه از این کشور تازه‌تأسیس نگرانی داشت، به مخالفت با سیاست‌های بن‌گوریون پرداخت و توانست او را از قدرت کنار بزند و دومین نخست‌وزیر شود. شاروت در خاطرات روزانه‌اش، بارها از تلاش برای برقراری ارتباط با رهبران عرب سخن گفته است. در یادداشتی به تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۴، نوشت: